

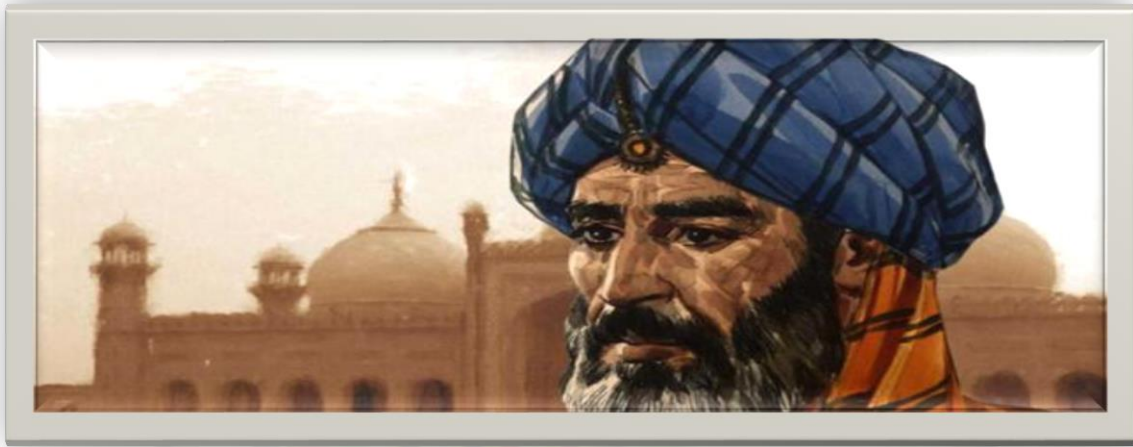


۲۰۱۷/۰۱/۲۴



بصیر صباح

چهره های تاریخی



تحقیق و نگارش بصیر صباح

بخش یازدهم

چهره برجسته ادبیات پارسی دری عنصری بلخی

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی سرآمد سخنوران دری و فارسی در دربار محمود و مسعود غزنوی و استاد مطلق در مدح و غزل بعد از رودکی تا زمان خویش است. از آغاز حیاتش اطلاع روشنی در دست نیست جز آنکه می دانیم که از خاندانی متمکن برخاسته و در عین تنعم به شعر و ادب روی کرده و در این فن شاگردی ابوالفرج سگزی شاعر اواخر قرن چهارم و مداح سیمجوریان را اختیار نموده و علاوه بر شعر و ادب از علوم اوایل نیز بهره ای اندوخته بود.

زندگی عنصری بلخی

ابوالقاسم حسن عنصری بلخی، وفات سال ۴۳۱ هجری قمری، فرزند احمد، از شعرای دری زبان و فارسی سرا بود. عنصری در بلخ به دنیا آمد و پس از تحصیلات ابتدایی به کار تجارت اشتغال یافت. عنصری در کار تجارت چندان موفق نشد و در یکی از سفرها اموالش توسط راهزنان غارت شد؛ پس به ناچار باز به فکر تحصیل افتاد.

عنصری توسط یکی از برادران سلطان محمود به دربار غزنویان راه یافت و پس از گذشت زمان کوتاهی عنوان ملکالشعرایی دربار را از آن خود کرد و در رأس حدود چهار صد نفر از سخنوران و شاعران قرار گرفت. عنصری در دربار محمود چنان ثروتی جمع کرد که زبانزد شعرای بعدی گشت، چنانچه خاقانی شروانی در این باره گفته است:

شنیدم که از نقره زد دیگدان

ز زر ساخت آلات خوان عنصری

میگویند که دیوان شعر عنصری مشتمل بر سی هزار بیت بوده است، که در اثر گذشت زمان از بین رفته است، ولی آثار پراکنده بسیاری از انواع شعر دری و پارسی از وی به جای مانده و در دست است.

خلاقیت عنصری بلخی

زمان بلوغ عنصری بلخی در شعر مصادف بود با آغاز دوره قدرت و شهرت سلطان محمود غزنوی و حکومت برادرش نصر بن ناصرالدین سبکتکین در خراسان و به وسیله همین نصر بن ناصرالدین بود که عنصری بلخی به دربار سلطان محمود معرفی شد و در خدمت سلطان غزنه تقرب یافت و به سبب این قدمت و سابقه خدمت و نیز از آنجا که معرف او برادر سلطان بود، بر شاعران دیگر تقدم حاصل کرد و در نزد سلطان تقرب یافت و در شمار ندمای او درآمد و از صلوات وافر محمود ثروت فراوانی به چنگ آورد چنانکه به مال و نعمت بسیار در میان شاعران بعد از خود مشهور بود. خاقانی در باره او گفته است.

پا به پای سلطان

عنصری در غالب سفرهای جنگی محمود با او همراه بود و ممدوح اصلی او همین پادشاه است و پس از او در خدمت پسرش مسعود نیز همان تقرب و مقام را حفظ کرد و او را مدح گفت. و علاوه بر این دو پادشاه نصر بن ناصرالدین سبکتکین را نیز در قصاید غرای خود ستود. وفات او را در سال ۴۳۱ هجری قمری نوشته اند. این شاعر چنانکه از اشعار او آشکار است مرد بلند همت و بزرگمشت بود و با آنکه قصاید خود را به مدح اختصاص داده در آنها گاه به بیان مضامین اخلاقی نیز توجه نموده است. وقار و متانت استاد حتی در تغزل ها و غزل های او آشکار است.

اشعار عنصری بلخی

دیوان عنصری را قریب سه هزار بیت نوشته اند و آنچه امروز از اشعار او در مآخذ مختلف و در نسخ دیوانش موجود است اندکی از دو هزار بیت تجاوز می کند و مشتمل است بر قصائد و چند غزل و رباعی و ابیات پراکنده ای از مثنوی هایش. وی غیر از دیوانش منظومه هائی نیز داشت به نام "شاد بهر و عین الحیوة"، "وامق و عذرا"، "خنکبت و سرخ بت". این مثنوی ها جز قسمتی از وامق و عذرا که به بحر متقارب ساخته شده است، در دست نیست.

بهار در کلام عنصری بلخی

اینجا قصد دارم وصف بهار را از زبان عنصری بلخی بیاورم، هر چند در دیوان عنصری بلخی چیزی که به طور اختصاصی در وصف بهار باشد نیست و تمام اشعار در وصف شاهان و مقام های عصرش سروده شده است. لذا از بین اشعار وی بیت هایی که در وصف بهار بود را جدا نمودم.

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
تا ز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود
باغ همچون کلبه بزّاز پر دیبا شود
باد همچون طبله عطار پر عنبر شود
سوسنش سیم سپید از باغ بردارد همی
باز همچون عارض خوبان زمین اخضر شود
روی بند هر زمینی حله چینی شود
گوشوار هر درختی رشته گوهر شود
چون حاجی لعبتان خورشید را بینی ز ناز
گه برون آید زمیغ و گه بمیغ اندر شود
دفتر نوروز بندد بوستان کردار شب
تا کواکب نقطه اوراق آن دفتر شود
افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند
باز مینا چشم و دیبا روی و مشکین سر شود

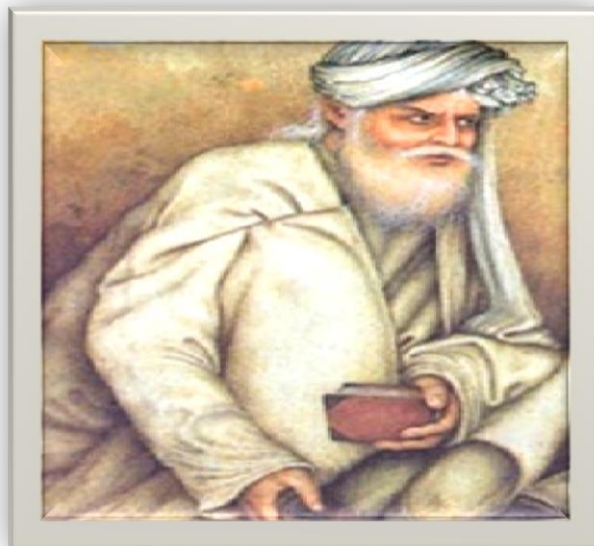
روز هر روزی بیفزاید چو قد شهریار

شب چو عمر دشمنان او همی کمتر شود

*** **

ابوالحسن شهید بلخی

پژوهش و نگارش استاد صباح



ابوالحسن شهید بن حسین جهودانکی بلخی، در اواخر قرن سوم هجری قمری به دنیا آمد. نام او را علی یا سهیل نیز گفته اند ولی کنیه اش در همه مآخذ به همین صورت آمده است. از احوال و آثار او اخبار زیادی در دست نیست جز آنکه بنا بر قول تذکره نویسان، از متکلمان بزرگ و حکیمان نامور زمان خود بوده است و به زبان های دری، فارسی و عربی شعر گفته و در علوم رائج آن زمان استاد بوده است. وی شاعر و استاد زمان خود و مورد احترام ابو عبدالله رودکی بوده است. سبب شهرت و تسلط شهید بلخی در حکمت بوده است که رودکی او را در شمار خرد، از هزاران تن بیشتر ارج می نهاده است و در مرگ او سروده:

کاروان "شهید" رفت از پیش وان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

شهید در خط نیز استاد بوده و فرخی سیستانی او را بدین هنر ستوده است:

خط نویسد که بنشناسند از خط شهید شعر گوید که بنشناسند از شعر جریر

فرخی، غزل او را نیز می ستاید:

وز دل آویزی و خوبی چون ترانه بوطلب دل آرامی و نغزی چون غزلهای شهید
رودکی او را شاعری مطلق میدانند.

زندگی شهید بلخی

شهید بلخی چه در زمان خود و چه بعد از آن به استادی در همه رشته ها شهرت داشت، و بسیاری او را به حسن خط و قدرت طبع و لطف و ذوق و احاطه بر علوم زمان خود سرآمد دانسته اند و او را در استادی هم ردیف و همانند رودکی شمرده اند به خصوص غزل های او شهرت بسیار داشته است. ثعالبی او را یکی از چهار تن بزرگانی دانسته که از بلخ بیرون آمده اند و در همه جا شهرت داشته اند و آن چهار تن را ابوالقاسم کعبی متکلم بزرگ معتزلی در کلام، ابوزید البلخی در تألیف و سخن وری، شهید بن حسین در شعر دری و فارسی و محمد بن موسی در شعر عربی، دانسته است. ظاهراً شهید بلخی عمری دراز داشته و شهرت او اواسط نیمه دوم قرن سوم بوده است. یاقوت حموی در معجم الادبا به فقر و تنگدستی او اشاره دارد. با توجه به آنچه گفته شد، وی باید قبل از سال ۳۲۹ هجری قمری که سال وفات رودکی است در گذشته باشد.

زکریا رازی و شهید بلخی

شهید بلخی علاوه بر شاعری در علوم فلسفی مهارت داشته و مباحثاتی با محمد بن زکریا داشته است و هر کدام بر دیگری نقض و ردی داشته است. مباحثات شهید بلخی و رازی در مسائل فلسفی بوده است. در باب لذت و علم الهی

و سکون و حرکت و معاد و او در این مسائل بسیاری از عقاید و نظرات رازی را نقض کرده، رازی نیز کتبی در ردّ او نوشت. عقیده شهید در باره لذت، در کتاب صوان الحکمه ابو سلیمان منطقی آمده بود و در اختصاری که از آن در دست است نیز نقل شده و آن چنین است:

" شهید بن الحسین در کتاب تفضیل لذات النفس الّتی هی لذات بالحقیقه، علی لذات البدن الّتی هی اذاحصلت آلام، گفته است، نخستین فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آن هاست. زیرا لذات نفس در نتیجه مسرتی که او با وجود مطلوب خود مانند حکمت و علم به دست می آورد و سبب ایقانی که به فضیلت آن بر امور دیگر دارد، دائم و متصل است و سپری نمی شود و انقطاع نمی پذیرد. اما لذت بدن بستگی به وجود قوت حاسه دارد و به همین منقضى و زائل است. به سرعت تبدیل و استحاله می پذیرد. دومین فضیلت لذت نفسانی بر لذت جسمانی وجود نهایت و غایت برای آنست بدین معنی که چون نفس در تکاپوی وصول به مطلوب خود برآمد همین که بدان رسید سعی او پایان می پذیرد و عملش به انجام می رسد و از شغل خود فراغت حاصل می کند اما بدن هرگاه آرزوی محسوس خود را یافت از آن بهره برمی گیرد و باز صاحب او به حالتی که بود باز می گردد. از این روی حرکت آن دائم و حاجت آن همیشگی است. سومین وجه برتری لذت نفسانی بر جسمانی قوت و ازدیاد آنست زیرا نفس چون بر فضیلتی از فضائل دست یافت و یا لذتی از لذات نفسانی را حاصل کرد، به وسیله آن نیرومند تر می گردد. و بر آن می شود که بر نظیر آن دست یابد و لذتی را که بالاتر از آنست بر آن بیفزاید. اما چون به لذت محسوس رسید بر قوت خویش می افزاید تا به نظیر آن برسد لیکن آنچه بدان می رسد برتر از لذت نخستین نیست بلکه در جنس ضعیف تر و پست تر است. فضیلت چهارم لذت نفسانی، کمال آنست یعنی هرچه نفس بیشتر به لذات خود نائل شود بیشتر به کمال طبع انسانی نزدیک می گردد ولی بدن هرچه بیشتر در لذات جسمانی منغم و منهک شود بر قوت بهیمی که در انسان موجودست بیشتر افزوده می گردد و او را از کمال طبع انسانی و شرایط آدمیت دورتر می سازد.

چون رازی در اخلاق معتقد به زهد و ترک دنیا و انزوا نبوده و می گوید فرد باید در حیات اجتماعی شرکت داشته باشد و از هر چیز به مقداری که حاجت است بهره بگیرد. لذت به عقیده رازی آن است که باید از لذات جسمانی بیش از آنکه جسم به آنها محتاج است چشم پوشید. البته رازی راجع به نبوت هم فلسفه ای داشت که بسیاری از حکما و متکلمین آن زمان با او مخالف بودند و او را ملحد و نادان و اهل و غافل خوانده اند از آن جمله ابن هیثم، ابوالقاسم کعبی، ابونصر فارابی، ابوعلی سینای بلخی، ناصر خسرو، ابن خرم اندلسی و ابوالحسن شهید بلخی. وی با افکار ارسطو مخالف و آنها را به ضرر بشر می دانست.

پایان بخش یازدهم

ادامه دارد